

هویت ملی و ایرانی‌گری در تاریخ‌نگاری زرین‌کوب

سجاد راعی گلوچه*

چکیده:

این مقاله نشان می‌دهد که در نگرش زرین‌کوب به مسأله هویت ملی، از نخستین اثر تألیفی تا پایان حیات علمی‌اش، چه تحولاتی رخ داده است. تاریخ‌نگاری وی از تأثیری‌پذیری از گفتمان فکری باستان‌گرا به واقع‌گرایی چرخش پیدا می‌کند. وی سعی کرد که، به دور از تعصب ایرانی‌گری و نژادپرستی، به طرح دیدگاه‌های خود درباره‌ی هویت ملی بپردازد و بر جنبه‌های فرهنگی آن تأکید ورزد. می‌توان گفت که کانون اندیشگی وی در یکپارچگی ملی، نظریه‌ی فرهنگ انسانی است و بر آن است که، به دلیل پراکندگی جغرافیایی، تعدد و تنوع اقوام، امکان ایجاد یکپارچگی ملی از طریق تفوق نژادی، زبانی و سرزمینی ممکن نیست؛ پس باید به تقویت و گسترش فرهنگ انسانی همت گماشت.

کلید واژه‌ها: هویت، هویت ملی، ایرانی‌گری، فرهنگ ایرانی - اسلامی، فرهنگ انسانی، نه شرقی نه غربی، انسانی

* کارشناس اسناد تاریخی دوره پهلوی و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران

مقدمه

ایران کشوری با قدمت هزاران ساله است که، در برابر تحولات گوناگون، موجودیت خود را حفظ کرده و تاکنون به حیات خود ادامه داده است. ایران، به دلیل موقعیت ویژه‌ی جغرافیایی‌اش، در این دوران از دو سوی شرق و غرب مورد توجه و تهاجم بوده و بارها زیر فشارهای نیروهای خارجی تا سرحد فروپاشی پیش رفته، اما ناگهان ورق برگشته و این سرزمین کهن موجودیت خود را حفظ کرده است؛ انگار دست‌ها و عوامل نامرئی تداوم حیات آن را تضمین نموده است. از جمله بحران‌هایی که تأثیر شگرفی در این سرزمین نهاده، یونانی‌ها با فرهنگ هلنی، اعراب با فرهنگ اسلامی، ورود ترکان با فرهنگ قبیله‌ای، و غرب با فرهنگ سرمایه‌داری بوده که سه بحران متقدم، با کمک همان عوامل نامرئی، به نفع این سرزمین به پایان رسیده‌اند. بحران متأخر که هم‌چنان حیات آن را مورد تهاجم قرار داده، هنوز نوعی سردرگمی در نخبگان آن پدید آورده است. رویکرد نخبگان به این پدیده، از منظر روش و ماهیت؛ با راهکارهای پیشین تفاوت داشته است. در نزد تاریخ‌نگاران - که موضوع بحث این مقاله‌اند، سه گرایش فکری را می‌توان سراغ گرفت. دسته‌ی اول غرب‌گرایان هستند که موضع تسلیم در برابر آن اتخاذ کرده‌اند و بر این باورند که، به دلیل عدم پویایی جامعه ایرانی، ناگزیر باید از غرب تبعیت کرد. دسته‌ی دیگر کسانی هستند که گرچه رویکرد سنتی دارند اما از مؤلفه‌های دنیای غرب چشم‌پوشی نکرده‌اند. آنها سعی می‌کنند تا مؤلفه‌های مدرن را در چارچوب‌های سنتی بریزند و هویت جامعه را از طریق آن بازسازی کنند. این دسته دچار نوعی چندپارچگی در موضع‌گیری در قبال هویت ملی شده‌اند. از یک سو با آنکه برخی از مؤلفه‌های هویتی همچون نژاد، زبان و سرزمین را در نظر دارند و سلطنت ایرانی را در کانون اندیشه خود قرار داده‌اند، اما در پاره‌ای از عناصر هویت‌ساز همچون دین اسلام و سایر عناصر فرهنگی اسلامی سکوت کرده‌اند. می‌توان این دسته را باستان‌گرایان نامید.

دسته‌ی سوم، برعکس دو دسته‌ی قبلی، رویکردی فرهنگی به مسأله هویت دارند. آنان، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی، موضعی بدبینانه یا انکارآمیز در برابر غرب

و باستان‌گرایی گرفته‌اند. این دسته بر این باورند که نژاد، سرزمین و زبان عناصری سیال و ابزاری هستند که، در دوره‌های متفاوت، دستخوش تغییر و آمیختگی شده‌اند. به نظر این دسته، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این مؤلفه‌ها سبب شده‌اند که نتوان بنایی محکم در شناخت خود ایجاد کرد. از این رو، آنان راز ماندگاری ایران را ناشی از وجود عناصر فرهنگ انسانی در آن می‌دانند. این فرهنگ آمیزه‌ای از فرهنگ ایرانی، فرهنگ اسلامی و جنبه‌های انسانی است که می‌توان از برخی از عناصر آن را تسامح، عدالت‌جویی، صلح‌طلبی، همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری، یاد کرد.

زرین‌کوب، در مقام یکی از سرشناس‌ترین مورخان عصر حاضر، سعی دارد هویت ملی را به دور از هرگونه نظریه‌پردازی‌های غربی مآبانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. وی، در میان عوامل مختلف هویت‌ساز، برای به جنبه‌های فرهنگی هویت، جایگاه و نقش ویژه‌ای قائل شده است. در واقع، نخست تاریخ‌نگاری وی نمود بارز دیدگاه‌های وی درباره‌ی هویت ملی است. حال برای رسیدن به این مهم به اهمیت جایگاه و سبک تاریخ‌نگاری زرین‌کوب اشاره می‌کنیم، و سپس نگرش وی درباره‌ی هویت ملی را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

اهمیت، جایگاه و سبک تاریخ‌نگاری زرین‌کوب

عبدالحسین زرین‌کوب متعلق به نسل نواندیش مورخان معاصر است که دایره‌ی مطالعات و تبعاتش گستردگی بسیاری دارد و، در مدت زمانی بیش از نیم قرن، آثار زیادی در دو حوزه‌ی ادبیات و تاریخ را پدید آورده است. او را ادیب هم می‌توان نامید؛ زیرا در این حوزه هم به قدر حوزه‌ی تاریخ آثاری از خود خلق کرده است (محمدخانی، ۱۳۷۶: ۴۰-۱۳). در واقع، وی پیوستگی ادب و تاریخ را در بستر هویت فرهنگی ایران - که توسط افرادی چون قزوینی، تقی‌زاده، فروغی، نفیسی، اقبال و غیره شروع شده بود - تداوم و تکامل بخشید. در بررسی‌های تاریخی، از میان جنبه‌های مختلف علم تاریخ، توجه او بیشتر به تاریخ اندیشه‌ها معطوف شده است. از نظر گستره‌ی تاریخی نیز، گرچه از آغاز تاریخ مدون ایران تا

تاریخ معاصر دست به تاریخ‌نویسی زده، اما تمرکز و نقطه‌ی توجه او انتقال از عصر باستان به دوره‌ی اسلامی و قرون نخستین اسلامی تاریخ ایران است. هم‌چنین، با وجود پراکنده‌کاری و پراکندگی ظاهری که در موضوع‌های مورد پژوهش او دیده می‌شود، مطالبش در مجموع از یک انسجام و منطق درونی خاصی برخوردارند هدف کلی آثارش احیای هویت ملی ایران از طریق معرفی و تبیین تاریخ فرهنگی و انسانی ایران در ادوار مختلف تاریخی است.

براساس این مدعا، زرین‌کوب تاریخ ایران را در قرون نخستین اسلامی «استمرار گذشته‌ی باستانی» آن می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵/۲) و معتقد است که، با ورود اسلام به ایران، نه تنها استمرار ایرانیت نگسست، بلکه اسلام «برای حفظ و استمرار فرهنگ کهن و دیرپای پرمایه‌ی [ایرانی] آمادگی تمام دارد». و مردم ایران زندگی گذشته را «در روشنی یک افق تازه» ادامه دادند و، در پایان جنگ‌ها، خشم و تعصب در نزد غالب و مغلوب جای خود را به «همسازی و دمسازی انسانی» داد (ص ۱۳-۱۵).

گرچه تفکر و ذهنیت تاریخ‌نگاری زرین‌کوب، تحت تأثیر پیدایش و اوج‌گیری ایدئولوژی ملی‌گرایی ایرانی، بر پایه باستان‌گرایی بوده است. براین اساس، می‌توان او را - بسان بسیاری از مورخان این دوره، در اعداد مورخان باستان‌گرا در نظر گرفت، اما سعی او در بازآفرینی هویت ملی ایران براساس گفتمان «ایران‌شهری» که در آن «نظام شاهنشاهی»، «قلمرو پادشاهی ایران» و «فرآیند پادشاه ایران» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۷۹) محوریت داشت، نبود، بلکه او بر آن بود که در بازیابی هویت ملی از عناصر فرهنگی و انسانی هویتی ایران باستان، ایران دوره‌ی اسلامی و دستاوردهای ناشی از تماس با فرهنگ و تمدن غرب به صورت تلفیقی بهره گیرد. به نظر می‌رسد که روش و نگرش زرین‌کوب به مسأله هویت، افراط و تفریط را رد می‌کند و راه میانه‌ای را پیش‌رو می‌گذارد که ناشی از واقع‌گرایی وی در تاریخ‌نگاری است.

زرین‌کوب، در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری معاصر، آغازگر نبود، بلکه دنباله تلاش‌هایی را گرفت که حسن پیرنیا، عباس اقبال و دیگران در راستای تاریخ‌نگاری نوین و روشمند شروع کرده بودند. او، در مقایسه با بسیاری از مورخان معاصر،

توانایی بیشتری برای ایجاد تحول در تاریخ‌نگاری معاصر ایران داشت. بهره‌مندی از مطالعات محققانه گسترده در تاریخ و ادبیات ایران و جهان و آشنایی با چندین زبان بین‌المللی و زنده جهان (۱) و هم‌چنین تدریس در دانشگاه‌های کالیفرنیا و پرینستون آمریکا و غیره به وی امکان می‌داد که گام‌های مؤثری در متحول‌تر و علمی‌تر کردن تاریخ‌نویسی و تحقیقات علمی تاریخی بردارد. وجه تمایز دیگر او، در قیاس با اکثر مورخان پیشین، از جمله پیرنیا و اقبال، توجه او به فلسفه‌ی نظری تاریخ است.

زرین‌کوب در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری، هم از نظر سبک نگارش و هم از نظر محتوای متن، مورخی صاحب سبک است. او با تلفیق متون تاریخی و ادبی و نگارش سلیس و روان و گاهی بیان تاریخ به زبان داستان، نقطه‌ی عطفی در تاریخ‌نگاری ایجاد کرد. در تحولی دیگر، تاریخ را از عرصه‌ی سیاست فراتر برد و وارد حیطه‌ی ادبیات، هنر و سایر شاخه‌های علوم گردانید. البته، پیوند ادبیات و تاریخ را نزد زرین‌کوب نمی‌توان استمرار سنت دیرینه «ادیبان مورخ» دانست؛ زیرا در نظر او هیچ‌گاه مضامین تاریخی تحت‌الشعاع قلم‌فرسایی ادیبانه قرار نگرفته و تاریخ‌نگاری در پرتو صناعات لفظی و ادبی از نظر دور نیفتاده است. در کل، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری وی را می‌توان به‌صورت ذیل برشمرد: کلی‌نگری و گزیده‌گویی، امتزاج غیرقابل تفکیک ادبیات و تاریخ، بهره‌گیری از داستان برای تفهیم تاریخ، توجه به اصالت انسان در ساختن تاریخ، انسجام درونی و هدفمند با وجود پراکنده‌کاری‌های گسترده، نثر سلیس و روان، واقع‌گرایی تاریخی، اعتدال در قضاوت و غیره (عادل، ۱۳۷۹: ۴۸-۴۵؛ صحبت‌زاده، ۱۳۷۹: ۴۴-۳۸؛ مرادی، ۱۳۷۹: ۵ و ۴۹).

زرین‌کوب رسالتی خاص برای تاریخ‌قایل است و اعتقاد دارد که، در صورت ارائه و فهم تاریخ، بسیاری از مشکلات جامعه را می‌توان رفع کرد و از پیشامدهای ناخوشایند آینده جلوگیری نمود و بر این نکته اذعان دارد که پاسخ همه سؤالات زندگی‌ش را از تاریخ می‌گیرد و برای او تاریخ «تبلور تمام اندیشه‌ها و تجربه‌های انسانی» است (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۴۹۴). وی با چنین نگرشی به تاریخ، که نشانگر روحیات درونی و خواست انسانی وی نیز هست، به فواید زیاد آن اعتقاد دارد و می‌گوید که: «تاریخ برای جوانان این فایده را دارد که آنها را زودتر از معمول به



سطح عصر خویش می‌رساند؛ «به انسان کمک می‌کند تا خود را بشناسد»؛ «خود را از دیگران تمیز دهد»؛ «نمونه واقعی عمل را فقط تاریخ به انسان یاد می‌دهد و تأمل در احوال انسان‌های گذشته»؛ «تجربه‌های زنده برای مسائل زندگی در دسترس می‌گذارد» و غیره (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۲).

هم‌چنان که قبلاً اشاره شد، زرین کوب به‌رغم پرداختن بسیاری از مورخان معاصر به تاریخ‌نگری نیز توجه کرده است. البته، باید دانست که منظور او از تاریخ‌نگری بیشتر فلسفه‌ی نظری تاریخ است. تاریخ‌نگری در تعریف او عبارت است از «معنی و هدف گذشته و آینده» (ص ۱۹۸). او ضمن بررسی اندیشه مشیت الهی حاکم بر بخش اعظمی از زندگی بشر در اقصی نقاط جهان و جهت‌دهی ادیان مختلف به آن، گرچه می‌پذیرد که «مشیت ربانی بر تمام امور عالم حکومت نهایی دارد» اما معتقد است که جامعه‌ی انسانی می‌باید به «اقتضای اصول و قوانین خویش» سیر کند. به نظر او «تاریخ مشیت الهی نیست» (صص ۲۰۰ و ۲۰۱).

زرین کوب نقش شخصیت، قهرمان‌پروری و قهرمان‌پرستی را قاهر و مسلط نمی‌داند و نقش شخصیت را در حد «ایجاد فرصت‌ها» و «اغتنام فرصت‌ها» تصدیق می‌کند. به نظر وی، نفی این نقش، جبر و ضرورت مطلق آن را التزام می‌کند که، در این صورت، آزادی اراده‌ی انسان و تأثیری که می‌تواند در بهبود انسانیت داشته باشد، نادیده گرفته می‌شود. به این ترتیب، آنچه محقق است این است که همیشه بین افراد و جامعه تأثیر و تأثیری متقابل وجود دارد که موجبات تحرک جوامع را پدید می‌آورد (ص ۲۰۸).

زرین کوب به آینده‌ی تاریخ و انسان خوش‌بین است. این خوش‌بینی به حدی است که تاریخ را عین زندگی می‌داند؛ البته «نه زندگی طبقه یا ملت خاص بلکه زندگی تمام انسانیت». اجزا و عناصر این زندگی از هم انفکاک‌ناپذیرند و این پیوستگی که ناشی از پیوند تاریخ با زندگی است نوعی شوق و هیجان و احساس به تاریخ ایجاد می‌کند. (ص ۲۴) او می‌گوید:

توالی ادوار تاریخ - با وجود جزر و مدی که در توالی آنهاست - آنچه
به انسان القا می‌کند خوش‌بینی است ... انسانیت هر چه پیشتر می‌رود

سرعت سیرش هم فزونی می‌یابد و افق اگر تاریک است این تاریکی صبح کاذب است نه تیرگی غروب ابدی (صص ۲۳۰ و ۲۳۱).

با این ذهنیت، مدعی است که اگر تاریخ انسانیت توزین شود، آنچه در گذشته و حال مایه شرم و پستی انسان می‌تواند باشد، نسبت به آنچه مایه امید و سرفرازی است وزن زیادی ندارد (ص ۲۶۲). او به روزهای درخشان آینده و افق‌های روشن تاریخ، از جمله تاریخ ایران و حفظ هویت ایرانی، خوش‌بین است.

در فلسفه‌ی نظری زرین‌کوب، انسان در تاریخ محوریت دارد. به نظر او، برای انسان دیروز این مسأله مطرح بود که تاریخ را چگونه تحمل می‌کند؛ در حالی که انسان امروزی خودش مسیر تاریخ را مشخص می‌کند (ص ۲۵۹). این‌نگرش در جهت خلاف تفکر جبری بودن تاریخ است. خود او نیز با نگارش کتاب‌ها و مقالات متعدد و سخنرانی‌ها و غیره تلاش می‌کند که تاریخ ایران نیز در مسیری بیفتد که جان مایه فرهنگ ریشه‌دار ایرانی، یعنی انسانی بودن یا آنچه متضمن تسامح، بلند نظری، عدالت‌جویی و اعتدال است، به ایرانیان هویتی براساس مقتضیات روز بدهد و آنها را به وحدت منتهی به صلح و امنیت رهنمون شود.

زرین‌کوب، برای انسانی‌تر شدن زندگی و روند تاریخ، اخلاق محوری و دوری از تعصبات را توصیه می‌کند. به نظر او، «هرگاه ضمیر پنهان انسانیت بی‌لگام شده و به موارد اخلاقی بی‌توجهی شده، خشونت پدیدار گشته است». صلح و آزادی نیز به‌عنوان دو اصل عمده‌ی حیات انسانی فقط با اخلاق قابل تضمین است. به این ترتیب، «تاریخ واقعی انسانیت را نیز ترقیات معنوی انسان به تصویر می‌کشد» (صص ۲۷۰-۲۶۷).

تاریخ‌نگاری زرین‌کوب در تبیین کیستی انسان در پرتو مطالعه‌ی تاریخ، «شناخت خود» را مورد توجه قرار می‌دهد. شناخت خود موجب تمیز وی از دیگران می‌شود. انسان، با بررسی بایسته‌ها و عملکردهای اهل نظر و عمل، بهتر می‌تواند رسالت خود را ارزیابی کند. بنابراین، زرین‌کوب با تبیین فلسفه‌ی نظری تاریخ، در نهایت، می‌خواهد مبانی نظری و مبانی رفتاری هویت را ترسیم کند و انسان ایرانی را در بازآفرینی هویت نوین ملی ایرانی یاری دهد.



مروری بر آثار قلمی زرین کوب که اولین آنها «فلسفه‌ی شعر یا تطور شعر و شاعری در ایران» (زرین کوب، ۱۳۲۳) و آخرین شان «نامورنامه» (زرین کوب، ۱۳۸۱) است، نشان می‌دهد که وی در هر عصری، با توجه به مقتضیات زمان و مکان، سعی در بازآفرینی مهم‌ترین عنصر هویت ملی ایرانی، یعنی فرهنگ انسانی آن دارد. گرچه تلاش‌های وی ابتدا معطوف به تاریخ سیاسی است ولی با گذشت زمان به ادبیات و عرفان گرایش پیدا می‌کند. بنابه اعتراف خودش، کارهای اول وی اندکی به تعصب آلوده‌اند. کتاب «دو قرن سکوت» (زرین کوب، ۱۳۷۹) بیش از سایر آثار او به اتهام تعصب گرفتار است. اما واقع‌گرایی وی مانع از تداوم تعصب در آثارش شد. در مقدمه‌ی چاپ دوم این کتاب به کاستی مذکور اعتراف و قسمت عمده‌ای از آن را اصلاح و تجدیدنظر می‌کند: «من در آن روزگار گذشته، نمی‌دانم از خامی یا تعصب نتوانسته بودم به عیب و گناه و شکست ایران به درست اعتراف کنم. در آن روزگاران، چنان روح من از شور و حماسه لبریز بود که هرچه پاک و مینوی بود از آن ایران می‌دانستم و هر چه را از آن ایران - ایران باستانی را می‌گویم - نبود، زشت و پست و نادرست می‌شمردم» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۹ و ۲۰). در تاریخ مردم ایران، تاریخ ایران بعد از اسلام و کارنامه‌ی اسلام نیز سعی می‌کند که، ضمن ترسیم سازگاری اسلام با فرهنگ ایرانی، گذشته‌ی باستانی را به دوران بعد از اسلام پیوند دهد و قرون نخستین اسلامی را «استمرار گذشته‌ی باستانی» آن نشان دهد (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵). در این پیوند، به جنبه «انسانی» تاریخ ایران بیشتر تأکید می‌کند. ورود اسلام به ایران را «تداوم زندگی گذشته در روشنی یک افق تازه» که همان اسلام است، می‌داند. در اینجا سعی زرین کوب بر این است که ورود اسلام به ایران و پذیرش آسان آن را، مسأله‌ی غالب و مغلوب جلوه ندهد، بلکه «جابه‌جایی همه چیز در زمین و آسمان» را در پرتو «نظمی دیگر که صبغه‌ی الهی و منشاء آسمانی دارد» که عاقبت به «همسازی و دمسازی انسانی» منجر می‌شود، ترسیم کند (صص ۱۴ و ۱۵).

بیشتر آثار وی که در نیمه‌ی اول دهه ۱۳۵۰ منتشر شده‌اند، سعی دارند که برای بازآفرینی هویت ایرانی از دستاوردها و ویژگی‌های انسانی تاریخ باستان که در

رأس آنها «تسامح فرخنده کوروشی»، «خیرمزدیسنایی» و «عنصر اصیل انسانی» قرار دارد، بهره بگیرد (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۴۷-۴۰). این دوره اوج توجه حکومت پهلوی به باستان‌گرایی است، اما زرین‌کوب با هوشیاری تمام جزو مورخان صله‌گیر و توجیه‌گر اعمال پادشاهان نمی‌شود و از فضای مساعد استفاده و به بزرگ‌نمایی و برجسته کردن عناصر اصیل فرهنگ ایرانی اقدام می‌کند (زرین‌کوب؛ ۲۵۳۶ و ۱۳۵۶ و ۱۳۷۲).

وی در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، با حفظ انسجام فکری و منطق درونی حاکم بر تاریخ‌نگاری خود، از شرایط مساعد ناشی از استقرار نظام جمهوری اسلامی بهره برد و روند گذشته را در حوزه‌های عرفان، ادبیات و تاریخ ادامه داد. در مجموع، بررسی سیر تاریخ‌نگاری وی نشان می‌دهد که آثار او با موجی از ملی‌گرایی شروع می‌شود و، در طول زمانی بالغ بر نیم قرن، به واقع‌گرایی گرایش می‌یابد. از نظر توجه به بازآفرینی هویت نیز انقطاعی پیش نمی‌آید. کل تاریخ‌نگاری زرین‌کوب را می‌توان تلاشی برای بازگشت به خویش‌ن ایرانی تلقی کرد.

عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی در تاریخ‌نگاری زرین‌کوب

هر ملتی با توجه به مجموعه تعاملات خود با محیط، جامعه و دیگران، دارای هویتی با ویژگی‌های خاصی است و چون عناصر و مؤلفه‌های هویتی در ادوار مختلف تاریخی معمولاً متفاوت‌اند، لذا نمی‌توان برای همه ملت‌ها و حتی یک ملت، مثل ملت ایران، عنصر هویتی ثابت و پایداری در نظر گرفت. از این‌رو، ایرانیان برای پاسخ به سؤالات «چه بوده‌اند؟»، «که بوده‌اند؟»، «چه هستند؟» و «در نظام بین‌الملل از چه پایگاه و جایگاهی برخوردار بوده و هستند؟ باید به تاریخ خود مراجعه کنند.

بیش از نیم قرن تاریخ‌نگاری زرین‌کوب با طرح سؤالات و یافتن پاسخ‌هایی هم‌زمان بود که در روند بازتعریف ابعاد هویتی ایران معاصر مطرح شده بود. با در نظر گرفتن این نکته که هویت ایرانی هویتی یک پایه نبوده و، به‌رغم برخی اقوام و ملل که هویت‌شان بر پایه عامل زبان یا نژاد مشترک استوار است، هویت ایرانی

هویتی چند پایه بوده و بر عواملی چون سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، ادبیات مشترک، دین مشترک، آداب و سنن مشترک، فرهنگ مشترک و زبان مشترک استوار بوده است. و هر ایرانی که در یک عامل از عوامل یاد شده با ایرانی دیگر شریک نباشد، در دیگر عوامل با او و دیگر ایرانیان اشتراک دارد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۳۹). ما در اینجا مؤلفه‌های هویت ملی ایران را که از لابه‌لای متون تاریخی فرآورده وی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این بررسی، دیگر عواملی که «دیگری» هویت ایرانی محسوب می‌شوند و ایرانیان از نظر هویت‌یابی باید موضع مشخص در قبال آن داشته باشند، از دیدگاه تاریخ‌نگاری زرین‌کوب بررسی خواهند شد. مشخص‌ترین دیگری تاریخی، عرب و ترک و دیگری معاصر نیز غرب است که وی به آنجا توجهی در خور داشته است.

۱- فرهنگ ایرانی

در تاریخ‌نگاری زرین‌کوب، فرهنگ ایرانی مهم‌ترین عنصر هویت ملی ایران به‌شمار می‌رود. تاریخ افسانه‌ای، اسطوره‌ای و مدرن ایران نیز چنین جایگاه و اهمیتی را برای فرهنگ ایرانی تأیید می‌کند. این عنصر، حتی در دوره‌هایی از تاریخ ایران که حکومت متمرکز و منسجمی وجود نداشته و ملوک‌الطوایف بر سرنوشت ملت ایران حاکم بوده‌اند، به‌عنوان جزئی جدا نشدنی از هویت ایرانی به حیات خود ادامه داده است (فصلنامه مطالعات ملی، ش ۵، ۱۳۷۹: ۶۷-۱۱). با توجه به تنوع جمعیتی، نژادی و زبانی حاکم بر ایران در ادوار مختلف تاریخی، و نبود مرزهای جغرافیایی ثابت و حتی دین مشترک، تنها عنصر فرهنگ در زمان‌ها و مکان‌ها و نزد اقوام گوناگون به مثابه عامل مشترک وحدت‌بخش حضور داشته است. زرین‌کوب به فرهنگ ایرانی به‌عنوان واقعیتی زنده و پویا و سرشار از کارآمدی، آگاهی و انسانیت می‌نگرد و از آن، چنان پویایی را خواستار است که قادر باشد در عصر حاضر و آینده، سهمی شایسته در ترقی و تعالی فکری و معنوی انسان ایرانی داشته باشد. تعبیر وی از این فرهنگ همانا «فرهنگ انسانی» است (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۴۳). تعبیر فوق و، در مجموع، عشق به انسانیت و فرهنگ انسانی در یکایک آثار زرین‌کوب خودنمایی می‌کنند. او این فرهنگ انسانی را در دوران باستان، دوران

اسلامی و عصر حاضر، مهم‌ترین عامل هویت بخش و استمرار ایرانی‌ت می‌داند و معتقد است که با اشاعه آن در بین اقوام و ملل دیگر به فرهنگ جهانی راه یافته و جهان‌شمول شده است:

آنچه ارزنده‌ترین میراث انسانیت است در بسیاری از جنبه‌های خود از همین فرهنگ پرمایه‌ای که هدیه این قوم و دیار است مایه دارد و من نمی‌توانم تصور کنم دنیایی هست و آنچه فرهنگ ایران خوانده می‌شود در آنجا حضورش محسوس نیست. این فرهنگ در طی تاریخ درفش پیکار حیاتی آفرینشگران خویش بوده است و آفریننده‌ی این فرهنگ همواره در هر جا بوده است و در هر اوضاع و احوالی سرکرده است. هویت خود را در سایه آن حفظ کرده و آنجا که هر سلاحی بی‌اثر بوده است فرهنگ وی بقاء و دوام وی را تضمین کرده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۸۹).

آنچه در آثار زرین‌کوب در ارتباط با باستان‌گرایی و علاقه‌مندی و مجذوبیت به تاریخ ایران باستان، به‌ویژه عصر هخامنشی، دیده می‌شود نیز بیش از هر چیز به ویژگی‌های انسانی و فرهنگ انسانی موجود در تاریخ این عصر معطوف است. تسامح، آسان‌گیری در عقاید و اعتقاد به آزادی اراده را از ویژگی‌های فکری فرهنگ ایرانی در عصر هخامنشی می‌داند و آن را موجد صلح و همزیستی ملل گوناگون می‌شمارد: «آسان‌گیری در عقاید که من در چند مورد دیگر از آن به تسامح کوروشی تعبیر کرده‌ام، در حقیقت، هدیه‌ای است که کوروش بزرگ به دنیای باستانی داد و، در سراسر دوران باستانی ایران، هر جا این تسامح کوروشی دوام داشت صلح و همزیستی فرهنگ آفرین هم دوام خود را حفظ کرد» (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۳۵). در جایی دیگر می‌گوید:

امپراتوری کوروش و داریوش یک امپراتوری نمونه است که مورخ می‌تواند از تأمل در آن دریابد که ممکن است تنها با قدرت نظامی و حتی با نظارت چشم و گوش حکومت، برپا نمی‌ماند، احتیاج به تفاهم و تسامح نیز هست و این تسامح کوروشی که بی‌شک اسباب سرفرازی تاریخ ایران است وقتی در دوران خشایارشا و بعضی اعقاب او گهگاه فراموش می‌شد امپراتوری پارس با همان دشواری‌هایی مواجه می‌گشت که پیش از آن امپراتوری‌های آشور و بابل را از پا در کرده بود (صص ۷ و ۸).

زرین کوب فرهنگ جهانی را وامدار فرهنگ ایرانی می‌داند:

اگر فرهنگ ایران که سی قرن تاریخ را پشت سر گذاشته است، آنچه را به این بانک جهانی علم و دانش بشری وام داده است و در آن سرمایه‌گذاری کرده است بازپس بگیرد، دنیای دانش و فرهنگ دچار عسرت خواهد شد ... این فرهنگ میراث انسانی است. در هیچ یک از فرهنگ‌های بزرگ جهانی به قدر فرهنگ ایران، صدای انسانیت، صدای عدالت، صدای محبت بلند نیست. این فرهنگ چند صدایی است ... فرهنگ تک صدایی صدای روح نیست، بلکه صدای نفسانیت است (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۰).

او ماندگاری فرهنگ ایرانی را نیز در ویژگی انسانی آن می‌یابد و معتقد است این فرهنگ در هیچ زمانی متوقف نشده و به حیاتش ادامه داده است:

اگر در روزگاران دور، یک چند، تسلط ضحاک مردم اوبار و اسکندر ویرانگر، آن را در نوحی غرب از رشد و حرکت باز می‌دارد، در نواحی شرق وی اسطوره رستم و تلاش انسانی پارت و خراسان دیگر بار به آن مجال جلوه و ظهور می‌دهد. چنان که در روزگاران نزدیک هم اگر استبداد فزلباش و ترکمان آن را یک چند در اصفهان و تهران به زنجیر می‌کشند، جوهره‌ی وجود آن در آگره‌ی هند و حتی در دیار خونگزار روم مجال خودنمایی و به هر صورت هست در شد و بقای خویش هرگز به کلی راکد و متوقف نمی‌ماند (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۸۹).

در مورد تعامل فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی، هیچ تعارض و تضادی بین آن دو نمی‌بیند، بلکه آنها را مقوم و مکمل همدیگر می‌داند و، برای ایران بعد از اسلام، فرهنگ تلفیقی «ایرانی - اسلامی» را مطرح می‌کند. ورود اسلام به ایران و تلفیق عناصر فرهنگی ایران باستان با آموزه‌های دین اسلام را نه تنها مانع استمرار ایرانی‌ت نمی‌داند، بلکه آن را مایه استمرار تاریخ ایران برمی‌شمارد:

سیل موج انسانی که در دنبال فتح مدائن و جنگ نهاوند در تمام ایرانشهر به اندک مدت شهرها و جاده‌ها را در همه جا از این فاتحان پر ساخت، تدریجاً بر حس بیگانه دشمنی [Xenophobie] غالب آمد و

واقع‌نگری ناشی از شعور تجربی، چشم «طبقات در طی قرن‌ها محروم مانده» را به افق تازه‌ای که به روی آنها گشوده می‌شد، باز کرد ... ماجرای آسیابان مرو هم هر چه بود، بیش از نبرد نهادند و شکست قادسیه مانع از استمرار تاریخ و حیات مردم ایران نشد و غلبه سواران نیزه‌گذار پهنه‌ی بیابان‌های بی‌فریاد که با یک «پیام از مینوگ رسیده آسمانی» افق‌های روشن و تازه‌ی بر زندگی‌هایشان گشود نیروی حیاتی آفریننده‌ی را که وجود طبقه‌ی نوخاسته‌ی تازه به صحنه رسیده و استریوشان می‌شکفت و بازمانده‌ی نیروی طبقه آزانان را هم در خود حل یا با خود متعادل و هم آهنگ می‌ساخت، از بند رها کرد و برای حفظ و استمرار فرهنگ کهن و دیرپای پرمایه‌ی آمادگی تمام داد (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۲/۲ و ۱۳).

زرین کوب، علاوه بر رهایی‌بخش دانستن اسلام برای طبقات محروم جامعه‌ی ایرانی، دلیل موفقیت آن را امتناع از تعصب و تمایل به تساهل می‌داند: در چنین دنیایی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود، اسلام نفع‌ی تازه دیدم. چنان که با ایجاد دارالاسلام، که مرکز واقعی آن قرآن بود - نه شام و نه عراق - تعصبات قومی و نژادی را با یک نوع «جهان وطنی» چاره کرد و در مقابل تعصبات دینی نصارا و مجوس، تسامح و تعاهد با اهل کتاب را توصیه کرد ... تسامح و بی‌تعصبی بود که در قلمرو اسلام بین اقوام و امم گوناگون تعاون و معاضدت را که لازمه‌ی پیشرفت تمدن واقعی است به وجود آورد و همزیستی مسالمت‌آمیز عناصر نامتجانس را ممکن ساخت (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۲ و ۲۳).

زرین کوب در بررسی‌های خود حساب اعراب را از اسلام جدا می‌کند و، در برخی مواقع، عرب‌ها را در قالب نیروهای انیرانی مطرح می‌سازد و از اعمال و رفتار آنها به شدت انتقاد می‌کند و در آنها به دیده‌ی حقارت می‌نگرد و در رتبه‌ای پایین‌تر از ایرانیان قرارشان می‌دهد. او، با ذکر مواردی از رفتار و کردار اعراب، عمق نفرت خود را از آنها نشان می‌دهد:

نوشته‌اند که فتح سیستان، عبدالرحمن بن سمره، سنتی نهاد که «راسو و جز [خارپشت] را نباید گشت» اما گویا سوسمارخواران گرسنه چشم از



خوردن راسو و وجژ نیز نمی‌توانستند خودداری کنند. در فتح مدائن نیز عربان نمونه‌هایی از سادگی و کودنی خویش، نشان دادند ... اما وحشی‌طبعی و تندخویی فاتحان وقتی بیشتر معلوم گشت که زمام قدرت را در کشور فتح شده به دست گرفتند. ضمن فرمانروایی و کارگزاری در بلاد مفتوح بود که زبونی و ناتوانی و، در عین حال، بهانه‌جویی و درنده‌خویی عربان آشکار گشت ... رفتار مسخره‌آمیز و دیوانه‌وار قومی فاتح، اما عاری از تهذیب و تربیت را به خوبی بیان می‌کند ... اما از همان بامداد اسلام، ایرانی، نفرت و کینه شدید خود را نسبت به دشمنان و باج‌ستانان خود آشکار نمود (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۹۴-۸۹).

البته، تمرکز انتقادات وی بیشتر علیه سیاست نژادی بنی‌امیه است. اما اسلام را در همه آثارش، به دلیل برخورداری از ویژگی‌هایی چون عدالت‌جویی، اخلاق، تسامح و اعتدال، ارج می‌نهد و کارنامه‌ی اسلام را به‌عنوان «یک فصل درخشان تاریخ انسانی» به تصویر می‌کشد (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۱). او معتقد است که اسلام، با تشویق مسلمانان به سوی علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت و تساهل را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد و در مقابل رهبانیت کلیسا، که انزوا را توصیه می‌کرد، مسلمانان را به «راه وسط» رهنمون شد (ص ۲۲).

او، برای دوران ایران بعد از اسلام، هویتی ایرانی - اسلامی قایل است و تمدن اسلامی را ترکیب متعادلی از «دستاوردهای ارزنده‌ی عقل و وحی» می‌داند که در آن «میراث عقل و برهان با آنچه از وحی و ایمان حاصل شده در هم آمیخته است» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۶۷).

زرین کوب، در عرصه‌ی فرهنگ و در راستای بازآفرینی هویت ملی ایران، تلاش‌های زیادی برای بررسی افکار و اندیشه‌ها و شناساندن بزرگان فرهنگ و ادب ایران و آثار آنها انجام داده است. سعی او در بررسی شاهنامه‌ی فردوسی، حافظ، سعدی، غزالی، نظامی گنجوی، مولوی و غیره، به منظور تقویت جنبه‌های انسانی فرهنگ ایرانی و احیای هویت فرهنگی ایران بوده است. وی عاشق شاهنامه‌ی فردوسی بود؛ زرین کوب ضمن بیان خاطرات خود از اولین مطالعه‌ی شاهنامه

می‌گوید: «... اشک ریختم، حال کردم، عشق ورزیدم و نمی‌دانم چند بار جلد قهوه‌ای رنگ کتاب را که جابجا بر اثر دست مالی سیاه شده بود، بوسیدم». بعد از شاهنامه، عاشق مثنوی معنوی مولانا بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۴۹۳).

از قهرمانان شاهنامه، به رستم علاقه خاصی داشت. او رستم را نه به‌عنوان یک پهلوان، بلکه به‌صورت بخشی از فرهنگ انسانی ایران به تصویر می‌کشد:

از همان وقتی که پهلوان سگزی به خدعه‌ی برادر هلاک شد هزارها سال بر دنیا گذشت و هرگز یک رستم به دنیا نیامد. اسکندر با آن یال و کوپال تمام شرق و غرب را زیر پا آورده و نتوانست خاطره‌ی رستم را احیا کند. در تمام سپاه اردشیر و بهرام و شاپور و خسرو نیز هرگز آفریده‌ی مثل رستم پدیدار نشد. حتی عرب‌ها هم که آمدند یک رستم قد راست نکرد که سرزمین آریاها را از این تازیان دیو چهره برهاند... در تمام این حوادث، جنگ بود، ویرانی بود، کشتار نفوس بود، اما «رستمی» در کار نبود. چون جنگ برای انسانیت نبود، برای هدف‌هایی بود که با انسانیت فاصله‌ی بسیار داشت (زرین‌کوب، ۱۳۵۱: ۴۰۹ و ۴۱۰).

در نمایشنامه‌ای نیز که در باب رستم نوشته است از زبان رستم می‌گوید: «من نیرویی هستم که در تمام تاریخ، در تمام تاریخ ایران، در کار بوده‌ام. با هر آنچه به «انیران» تعلق دارد، با هر آنچه به «دروغ و اهریمن» وابسته است دایم پیکار داشته‌ام... در تمام تاریخ به خاطر انسانیت ایران با «انیران» پیکار کرده‌ام» (صص ۴۱۱-۴۱۵). زرین‌کوب کتابی نیز به نام «نامورنامه» در مورد شاهنامه نوشت که پس از درگذشت وی چاپ شد. بهروز برومند، یکی از پزشکان معالج وی، در خاطراتش از زرین‌کوب می‌گوید: که وقتی برای او شاهنامه می‌خواندند یاد فردوسی و شاهنامه از دردهای او می‌کاست (برومند، ۱۳۷۹: ۲۵۸). زرین‌کوب شاهنامه فردوسی و برخی قهرمانان آن را که دارای ویژگی از فرهنگ انسانی ایران بودند به‌عنوان الگوهای هویت‌بخش به جامعه معرفی می‌کرد.

در عرصه‌ی ادبیات عرفانی نیز وی درصدد بازیابی و بازآفرینی هویت ملی ایران بود. وی بُعد انسانی آثار شعرایی چون خیام، سعدی، حافظ و مولوی را هم سنخ و

متناسب با طرز فکر و زندگی امروزی و، برای نسل کنونی، هویت‌ساز می‌داند (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۲۶۴) و ادبیات عرفانی را حلقه اتصال فرهنگ ایرانی به ادبیات و فرهنگ جهانی و انسانی می‌شمارد:

از تمام آنچه فرهنگ گذشته ایران به دنیا هدیه کرده است، هیچ چیز از ادبیات عرفانی آن انسانی‌تر نیست. این ادبیات عرفانی محکم‌ترین حلقه پیوندی است که فرهنگ ایران را با تمام آنچه در ادبیات دنیا انسانی و جهانی است، ارتباط می‌دهد. درست است که حماسه ملی، شعر غنایی، قصه و داستان، حکمت و اخلاق هم حلقه‌های دیگری از این پیوند روحانی است اما آن پیوندها بیشتر تابع علاقه‌های تاریخی یا قراردادهای انسانی است و ناچار ارزش آن در معرض تبدیل و تغییر است. اما ادبیات عرفانی مولود تجارب عمیق روحانی انسان است و تغییر و تبدیل کمتر در آن راه دارد ... در آینده‌ی این جام جادویی است که فرهنگ ایرانی نقش تمام انسانیت را جلوه‌گر می‌بیند (زرین کوب، ۲۵۳۶: ۲۳۲ و ۲۳۳).

در مجموع، به نظر زرین کوب، راز ماندگاری ایران و حفظ و تداوم هویت ایرانی در طول تاریخ دراز دامنش از تداوم فرهنگ ایرانی نشأت گرفته است و آفرینندگان و پاسداران آن فرهنگ در هر جایی که بوده‌اند هویت خود را در سایه آن حفظ کرده‌اند و جایی که هر سلاح دیگرشان بی‌اثر بوده، فرهنگ‌شان بقا و دوام‌شان را تضمین کرده است (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳۸۹). در آینده نیز چنین کارکردی را برای آن عملی می‌داند، «اما شرطش آن است که این فرهنگ در هر زمان، به اقتضای ضرورت، تحکیم و تقویت شود و همواره با مقتضیات و الزامات هر عصر مجال تجدید قوا یابد. ورنه، بینه‌ای که، در گذشته، غول مغول و مهاجم سامی و یونانی را بر زمین زد در رویارویی با تهدیدهایی که از هجوم غرب در کمین آن خواهد بود، از عهده‌ی چالش برنمی‌آید» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۴۳۵ و ۴۳۶).

۲- زبان فارسی

زبان فارسی یک از عناصر و ارکان اصلی هویت ملی ایران است. زرین کوب نیز بر همین عقیده است، با این تفاوت که به دوری از تعصب و افراطی‌گری در مورد

آن به اظهار نظر می‌پردازد. به عبارت دیگر، منظور وی از زبان فارسی، زبانی خالص نیست و آمیزش برخی لغات غیرایرانی با لغات دری را تهدیدی بر هویت بخشی آن نمی‌داند: «درست است که این زبان خالص نیست اما وجود خون‌تازی یا تاتار در امثال ابومسلم، شاه عباس و نادرشاه آیا ما را در ایرانی بودن آنها باید به شک اندازد؟ زبان حافظ و سعدی و خیام و مولوی زبان واقعی فرهنگ ایرانی است و وجود پاره‌یی لغت‌های غیرایرانی در این زبان نمی‌تواند علاقه‌ی ما را نسبت به آن کم کند» (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۴۵). خود وی نیز عملاً در نوشته‌هایش، به اقتضا، از لغات عربی و بیگانه استفاده کرده و سعی در پالودن زبان فارسی از آن لغات ننموده است. به این ترتیب، او با پذیرفتن نقش زبان فارسی در تکوین هویت ملی ایران، تصور زبانی خالی از لغات غیرایرانی را تصویری خیالی می‌پندارد:

زبان هم اگرچه بی‌تردید در تکوین شخصیت ایرانی نقش اصلی دارد، اما تصور آنکه تنها با یک زبان خالص و مخصوصاً خالی از لغات غیرایرانی است که ایرانی می‌تواند ایرانی باشد، چیزی جز یک رؤیای شیرین نیست و وسوسه‌ای که امروز بعضی دوستان ما را وا می‌دارد که نسبت به عناصر غیرایرانی زبان فارسی روی ترش کنند، هر چند ناشی از غیرت ملی است اما اصرار و ابرام در آن، زبان ما را محدود می‌کند و فرهنگ ما را از آنچه طی قرن‌ها تاریخ خودش به غنیمت یافته است، محروم می‌دارد ... وجود پاره‌ای لغات مربوط به زبان قرآن، در واقع، برگه‌هایی است که از نفوذ معنوی فرهنگ ایرانی در دنیای اسلام حاکی است و ممکن نبود این نفوذ ایرانی تمام دنیای اسلام را از قلمرو عثمانی تا سرزمین بنگاله تحت سیطره‌ی خویش در آورد و از قبول پاره‌ای لغات عربی ... برکنار بماند. به علاوه، در دنیا کدام زبان هست که مثل زبان ما با فرهنگ و نژادهای گوناگون از مهاجم و مهاجر برخورد کند و یک دست و خالص مانده باشد؟ (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۴۰ و ۴۱).

وی عبارات «عرب‌زدگی» و «عرب‌مآبی» در ادب معاصر ایران را انگاره‌های موهوم و بهانه‌جویی می‌شمارد و آن را نوعی مغالطه‌ی لجوجانه می‌داند که به

فرهنگ و زبان ما لطمه می‌زند. به نظر او، اصطلاح «عرب‌زدگی» بیشتر از سوی کسانی مطرح می‌شود که در صدد توجیه غرب‌زدگی هستند (ص ۳۳). در مورد پیرایش و گسترش زبان فارسی می‌گوید:

مسأله پیرایش و گسترش زبان هم تا آنجا که مربوط به نیازمندی‌های علمی و فنی است البته به غنی‌تر کردن زبان ما کمک می‌کند و باید از آن استقبال کرد. اما اگر این اندیشه، ما را به جایی بکشاند که با زبان سعدی و فردوسی و حافظ و مولوی بیگانه‌مان کند فکر شومی است و باید از آن حذر کرد (ص ۳۴۰).

ارادات وی به پاسداشت لغات عربی در ادب فارسی به خاطر این است که این زبان، زبان قرآن و اسلام است، و این خود تا حدودی جایگاه وطن را در تفکر و ذهن او نشان می‌دهد:

تا حالا احساس نکرده بودم آن را این حد دوست دارم. وطن را می‌گویم. فقط امروز که می‌بینم انگار دارند آن را از من می‌گیرند، احساس می‌کنم آن را به طور غیرعادی دوست می‌دارم. به طور غیرعادی که حتی مرا وا می‌دارد جان خود را هم در راه آن ببازم. عزیزترین چیز آدم، تا وقتی در خطر نیست، آدم قدرش را نمی‌داند. این چه عشقی است که من آن را در این روزها حس می‌کنم. هیئات حساب اینها اشتباه است. ایران نمی‌تواند گذشته‌اش را فراموش کند. گذشته غرور انگیزی را که دنیا خیلی چیزها را به آن مدیون است. اشغال بیگانه به هویت ایران لطمه‌ای نمی‌زند. اگر قدرت پوشالی یک پادشاه ایران در هم ریخت، ایران قدرت حیاتی خود را حفظ خواهد کرد... اینکه طهران سر خم کند به آن معنی نیست که ایران هم دیگر سرش را بلند نخواهد کرد. اینها آمده‌اند و باید بروند و اگر با کسی کاری داشته باشند خواهند دید که آن وقت نه با طهران، بلکه با ایران سروکار دارند» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۵۴).

زرین کوب عالی‌ترین نوع عشق را، بعد از عشق به دیانت و انسانیت که آن را عشق آرمانی می‌خواند، عشق به وطن می‌داند. به نظر او:

از طریق این‌گونه عشق‌های آرمانی است که انسان آمادگی برای نیل به عشق برترین را می‌یابد و آن عشق به لایتناهی است... اول قدم که ممکن

است برای کسی که سعید یا مستعد به آغاز راه عشق به انسانیت است بیبوندند، عشق به وطن است که هر چند عشق به خاک و آب و قوم و نژاد او را هم در بر دارد عشق آرمانی است و اما فقط وقتی عشق محسوب است که از عنصر کینه خالی باشد. لاجرم، این‌گونه عشق اگر با حس بیگانه دشمنی همراه باشد، عشق خالص نیست. مثل گرایش یا عادت است که درندگان به قرق کردن محیط شکارگاه خویش دارند ... عشق به وطن در مفهوم آرمانی و اخلاقی خویش بر تفاهم در این نکته مبتنی است که هر قوم برای خود وطنی دارد و این حق هم برایش محفوظ است که آن را دوست بدارد و در هنگام ضرورت، در دفاع از آن، مهاجم را به چشم دشمن بنگرد.

در ادامه تبیین این مقوله، گریزی نیز به مفهوم وطن در جنگ ایران و عراق می‌زند و از عمل مدافعان ایران و آنهایی که در این راه به شهادت رسیدند یا محنت اسارت و عقوبت را چشیدند به‌عنوان «نمونه‌های درخشانی از عشق والایی انسان» نام می‌برد (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۴۸۲ و ۴۸۳).

در اثر معروف خود - دو قرن سکوت، که در عصر گرایش به باستان‌گرایی وی نیز نوشته شده - به این موضوع اشاره کرده است: «زبان تازی پیش از آن [آمدن اسلام]، زبان مردم نیمه‌وحشی محسوب می‌شد و لطف و ظرافتی نداشت. با این همه، وقتی بانگ قرآن و اذان در فضای ملک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فرو ماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد، سادگی و عظمت «پیام تازه» بود و این پیام تازه، قرآن بود» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۴). منظور وی از دو قرن سکوت نیز، سکوت و خاموشی زبان فارسی بوده است.

زرین‌کوب به زبان فارسی تعلق خاطر ویژه‌ای داشت و در یکی از آثارش با نقل روایتی از ادوارد براون که گفته است جایی که بتوان به زبان فارسی صحبت کرد، باید زبان‌های دیگر را کنار گذاشت، به خانواده‌های ایرانی توصیه می‌کند با فرزندان خود به زبان فرنگی صحبت نکنند و به زبان فارسی صحبت کنند:

باید فارسی حرف زد چرا که وقتی انسان فارسی حرف می‌زند احساس می‌کند زبانش انسانی‌تر است. نمی‌دانم ایرانی‌هایی که در خانه خود با



فرزندان ایرانی خویش به زبان فرنگی حرف می‌زنند یا در ادارات، کارگاه‌ها و بیمارستان‌ها مطالب خود را به زبان انگلیسی تقریر می‌نمایند از این کلام براون احساس شرمساری می‌کنند؟ (زرین کوب، ۲۵۳۶: ۴۵ و ۴۶).

۳- وطن دوستی یا حب وطن

زرین کوب، وطن دوست و عاشق ایران بود و همیشه سعی می‌کرد که حقایق و مسائل نامکشوف و رازناک تاریخی و فرهنگی ایران را روشن سازد. او، در همه حال، سعی می‌کرد سهم ایرانیان را در تحولات تاریخی انسان و پیشرفت تمدن و فرهنگ بشری را تبیین و کمال‌طلبی انسان ایرانی را ترسیم کند. هم‌چنین، درصدد بود که هویت تاریخی، ملی و مقاومت و استواری عنصر ایرانی در برابر تهاجمات نظامی، سیاسی و فکری در ادوار مختلف تاریخی را نشان دهد (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۶).

زرین کوب خود شاهد یکی از تهاجمات بزرگ خارجی به ایران در زمان جنگ جهانی دوم بود. یادداشت‌های وی با عنوان «تقویم پارینه» بازگو کننده اشغال ایران توسط متفقین و واکنش‌های درونی اوست. به نظر او، عشق به وطن، گمشده عزیزی است که یابنده آن احساس ایمنی می‌کند. کسانی که ارزش و اهمیت ایمنی را می‌فهمند:

می‌دانند که ایمنی فقط یک نام مستعار اوست؛ نام واقعی او وطن است و ضعف و فقر پیش از ثروت و قدرت آن را نزد انسان عزیز می‌کند ... زندگی سخت است اما تا وطن هست به عشق او می‌توان سختی زندگی را تحمل کرد. برای اینهاست که عشق به وطن آرمان مقدس است. برای اینهاست که وطن تجسم یک عشق واقعی است ... جالب آن است که، در سر سودای آنها، این عشق به وطن جز با مفهوم صلح پیوند ندارد (صص ۴۸۷-۴۸۵).

۴- خون و نژاد

زرین کوب برای خون و نژاد - دو عنصر از مؤلفه‌های تشکیل دهنده هویت - در بازآفرینی هویت ملی ایران جایگاه و نقش چندانی قایل نیست. به نظر او، موقعیت

جغرافیایی ایران و آمیختگی نژادی و خونی اقوام و ملل مهاجم و مهاجر با ایرانیان خلل مؤثر و قابل ملاحظه‌ای در استمرار ایرانییت نداشته‌اند. بنابراین، نژاد و خون عامل تعیین کننده‌ی هویتی برای هویت ملی ایران نیستند. وی اصولاً با نظریه اصالت نژادی مخالف است و می‌گوید:

اعتقاد به شخصیت اقوام و گروه‌ها البته به هیچ وجه مستلزم قبول عقیده‌ی روزنبرگ و امثال او نیست که درباره اصالت نژاد و تفاوت خواص آنها مبالغه‌ی نامعقول می‌کنند ... گذشته از همه اشکالات دیگر که بر این اندیشه وارد است اساساً شخصیت افراد جماعت‌ها با آنکه از تأثیر صفات موروث البته بهره بسیار دارد، به هیچ وجه یکسره بدان صفات مورثی و نژادی منحصر نیست و ظروف حوادث و تربیت و محیط نیز در آن تأثیر تمام دارد و، بنابراین، اعتقاد به شخصیت اقوام و گروه‌ها مستلزم قبول عقاید طرفداران «افسانه» اصالت نژاد نیست (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۴۳).

در مورد ارتباط این نظریه با ایران، با طرح این سؤال که «چگونه می‌توان ایرانی بود؟» می‌گوید:

بدون شک خون و نژاد در این مورد عامل اساسی نیست، چرا که از دوران هخامنشی تا امروز آن قدر اقوام مختلف از پارسی و سکایی و تورانی و یونانی و عرب و تاتار در این سرزمین به هم آمیخته‌اند، که تصور خون و نژاد خالص کودکانه است و، با این همه، نسل‌هایی که از برخورد این اقوام در این سرزمین به وجود آمده‌اند، همواره در ایران و برای ایران زیسته‌اند و اگر از یک نژاد خالص هم بودند بیشتر از این ایرانی به‌شمار نمی‌آمدند (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۴۰).

۵- دین مشترک

زرین‌کوب دین را، چه در دوران قبل از اسلام و چه پس از ورود اسلام به ایران تا به امروز، عاملی هویت‌بخش و وحدت‌بخش برای ایرانیان می‌داند. در مورد آنچه به ایران قبل از اسلام مربوط است می‌گوید:

تصور نزاع دایم بین نیکی و بدی که گرایش انسان به نیکی را در حکم همکاری در بنای دنیای اهورایی می‌کند در جهانی که ایده‌آل اخلاقی آشور

و بابل، درنده خوئی را بر آن حاکم کرده بود، یک انقلاب اخلاقی برای تمام انسانیت بود. قرن‌ها پیش از مسیحیت مهرپرستی ایرانی فکر برادری بین افراد انسانی را حلقه‌ی پیوند بین پیروان خویش ساخت چنان که فکر تلفیق بین ادیان بزرگ را، حتی در زمان‌های نزدیک به عصر ما، امثال نادرشاه و اکبر امپراتور، آرزوی استرس‌ناپذیر یافته بودند، تعلیم مانی تا حدود زیادی به تحقق نزدیک کرد (ص ۴۲).

زرین کوب دین را در دوران اسلامی نیز مایه‌ی وحدت و «همسازی و دمسازی انسانی» می‌داند که با ویژگی‌هایی همچون تسامح، عدالت‌جویی، برابری و برادری، اقوام و ملل گوناگون را به همزیستی مسالمت‌آمیز با هویتی مشخص رهنمون می‌شود.

نه شرقی، نه غربی، انسانی

زرین کوب در شمار معدود روشنفکران معاصر است که در نظریه‌ی هویتی خود، در مواجهه با جریان‌های روشنفکری غرب‌گرا یا چپ‌گرا، جریان سومی را به‌عنوان «انسانی» که کل بشریت در آن سهیم‌اند و فرهنگ ایرانی یکی از پرچمداران آن است، مطرح می‌کند. او نظریه «نه شرقی، نه غربی، انسانی» را در شرایطی مطرح کرد که، در سال‌های آغازین دهه ۱۳۵۰، حکومت وقت ایران درصدد نزدیک‌سازی هر چه بیشتر به غرب بود. این در حالی بود که جامعه‌ی روشنفکری ایران نیز شاهد ظهور و شکل‌گیری گفتمان سوم روشنفکری ایرانی موسوم به «بازگشت به خویشتن» بود. زرین کوب نیز ضمن اینکه تحت تأثیر آن قرار گرفت، در نهادینه کردن آن نیز سعی فراوانی را به معرض نمایش گذاشت. در این راستا، او عنصر «انسانی» را وارد جریان روشنفکری یاد شده - که ابداع او بود - کرد و ناظر بر بهره‌گیری انسانی از عناصر فرهنگی شرق و غرب بدون دنباله‌روی مقلدانه از آنها بود. (قزلسفلی، ۱۳۷۹: ۱۵۲ و ۱۵۳)

زرین کوب در خاطرات خود نقطه‌ی آغازین نظریه‌اش را به روزهایی نسبت می‌دهد که مدیران دانشگاه تهران، از جمله رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده‌ی

ادبیات، به دستور مقامات بالاتر، سلسله سخنرانی‌هایی را برپا نمودند و عنوان کردند که:

ایران بر سر دو راهی است: شرق و غرب، و می‌بایست به طرف غرب بپیچد. گویا دکتر نصر رئیس دانشکده بود و چند نفر از استادان دیگر، به دستور او و اصرار او، در این زمینه حرف زده بودند. وقتی به من پیشنهاد کرد، من گفتم، من دوست ندارم هیچ چیزی را که دیگران می‌دهند دنبال کنم و همان را القاء کنم. عنوان سخنرانی را به این شکل [نه شرقی، نه غربی، انسانی] تعیین کردم و مدت‌ها به اصطلاح مقاومت شد درباره‌ی این فکر؛ سرانجام چطور شد که اجازه دادند تا سخنرانی اجرا شود. این بود که آن چیزی که برای ما اهمیت دارد، یعنی پیشرفت مادی و معنوی ما آن را اقتضاء می‌کند، نه پیروی از شرق، نه پیروی از غرب است، بلکه مبادی انسان، مبادی مشترک انسان را باید دنبال کنیم و آن را به کمال برسانیم و به اصطلاح تمدن ما نشانه‌اش انسانیت باشد، چون تمدن شرق و تمدن غرب در معنای آن روز، تمدن به اصطلاح سرمایه‌داری و تمدن شبه‌مقابل آن بود (دیدار و گفت‌وگو با عطا آیتی، ۱۳۷۸: ۴۱).

به نظر زرین‌کوب، میراث مشترک تمدن انسانی نه صرفاً نشأت گرفته از غرب است و نه همه آن از شرق ناشی شده است. به عبارت دیگر، این میراث مشترک اساساً نه شرقی است و نه غربی، بلکه چیز مشترکی است که انسان‌ها هر یک به قدر ممکن در ایجاد و توسعه آن نقش داشته‌اند. لذا، بر این اساس، تمدن و فرهنگ ایران نیز نه مأخوذ از شرق و نه گرفته شده از غرب است. هم‌چنین، به نظر او، راه غرب و شرق هیچ کدام قابل پیروی نیستند، مگر مشترکشان که انسانی است: اولاً، شرق و غرب وجود ندارد، مشارق و مغارب وجود دارد. یک تمدن و یک فرهنگ در یک جایی شرقی حساب می‌شود، نسبت به همسایه سمت غربی، ولی نسبت به همسایه شرقی خودش، غربی است. پس، اصطلاح شرق و غرب مگر در معنی متداول عامش یک شرقی می‌گوید، مثلاً، شرق کشورهایی که در حوزه شوروی بودند و غرب مرادمان تمدنی باشد که مرکز آن اروپای غربی است. این یک اصطلاح غربی آفریده غرب

کنونی نیست، قسمت عمده‌ی آن در دوره‌ی رنسانس و ما قبل از آن، در دوره‌ی قرون وسطی، تدریجاً مأخوذ است از دنیای شرق. بنابراین غرب خالص وجود ندارد، شرق خالص هم وجود ندارد، برای اینکه تمدن خاص طبقه‌ی کارگر با آنچه آنها به وجود آورده‌اند یک چیز ترکیبی و تلفیقی است در یک سرزمینی که وسعتش تا حدود اقیانوس کیبر می‌رود، اما مختلف است از اقوام ترک، مغول و سایر طوایف گرفته تا طبقاتی از مردم روسیه. این را نمی‌شود اسمش را گذاشت شرق. برای اینکه آنها نسبت به همدیگر متفاوت‌اند، از همدیگر چیزهایی اقتباس کرده‌اند (صص ۴۲ و ۴۳).

در مقایسه فرهنگ ایرانی با آن نیز می‌گوید:

«فرهنگ ایرانی، صرف‌نظر از آنچه به کلی قومی، محلی، ملی و حتی مربوط به طبقات معین و زمان معین در آن هست به وسیله ادبیات بزمی و حماسی خویش، به وسیله ادبیات عاشقانه و دینی خویش، و مخصوصاً به وسیله ادبیات عرفانی خویش به بُعد جهانی می‌رسد و در آن جنبه‌های خویش تنها انسانی است - نه شرقی و نه غربی» (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۳۸).

زرین‌کوب جایگاه ایران را در «کشمکش جاذبه‌های شرقی و غربی» والا و با اهمیت می‌داند و دنیای بی‌ایران را برای انسانیت قابل تصور و قابل تحمل نمی‌داند: «دنیایی که فرهنگ ایران در آن مجال رشد و حرکت نیابد، دنیایی که در آن تمدن و فرهنگ پر بار ایران در کشمکش جاذبه‌های شرقی و غربی مورد تهدید باشد، با دنیایی که دیگر حضور ایران در آن احساس نشود چه تفاوت دارد؟ (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۸۸).

زرین‌کوب درباره‌ی فرهنگ اسلامی نیز اثبات می‌کند که آن قائم به ذات خود بود و غربی و شرقی نبود:

همه جا یک دین بود و یک فرهنگ: فرهنگ اسلامی که فی‌المثل زبانش عربی بود، فکرش ایرانی، خیالش هندی بود و بازویش ترکی، اما دل و جانش اسلامی بود و انسانی. پرتو آن در سراسر قلمرو اسلام وجود داشت: مدینه، دمشق، بغداد، ری، نیشابور، قاهره، قرطبه، غرناطه، قونیه، قسطنطنیه، کابل، لاهور و دهلی. زادگاه آن همه جا بود و هیچ‌جا. در هر جا از آن

نشانی بود، و در هیچ جا رنگ خاصی بر آن قاهر نبود. اسلامی بود، نه شرقی و نه غربی (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۳۱).

موضوع‌گیری صریح و دارای پشتوانه‌ی زرین‌کوب در قبال نظریه‌ی «نه شرقی، نه غربی، انسانی» خود حاکی از آن است که وی معتقد به حفظ استقلال فکری و هویت ایرانی و یا ایرانی - اسلامی در مواجهه یا تعامل با جریان‌های فکری نشأت گرفته یا منتهی به شرق و غرب است و «انسانی» و عطف توجه به وجوه مشترک بین بشریت و اقوام و ملل را به همه جریان‌های فکری ترجیح می‌دهد و آن را برای استمرار همزیستی بشر یک ضرورت و بدیل مناسب می‌داند.

«دیگری» در نگاه زرین‌کوب

گفتمانی که «خود» هویت خویش را در تضاد یا تعامل با «دیگری» تعریف می‌کند دارای پیشینه‌ای دیرین در تاریخ ایران است. عناوینی چون «انیران»، «یونان»، «روم»، «توران» و «عرب» دیگری‌های تاریخی و «غرب» دیگری معاصر است. زرین‌کوب، در آثار مختلف خود به اقتضا از این بیگانگان نام می‌برد و ویژگی‌هایی را برای آنها برمی‌شمارد. وی تهدید بیگانگانی را که از سمت غرب متوجه ایران شده‌اند موقتی و، حداکثر، گرفتن قسمتی از قلمرو ایران می‌داند:

آنچه از جانب غرب می‌توانست ایران را تهدید کند در دوره‌ی ماد قدرت آشور بود، در دوره‌ی هخامنشی اتحادیه‌ی یونانی‌ها، و در عهد اشکانیان و ساسانیان قدرت روم و بیزانس. اما برخورد با این نیروها هر وقت پیش می‌آمد برخورد با قوای منظم بود و ... جنگ ... با نوعی پیمان و قرار، منتهی به صلح می‌شد و حتی از دست دادن یا گرفتن بعضی ولایات سرحدی که ممکن بود در دنبال یک جنگ برای یک طرف پیش آید غالباً در دنبال یک جنگ دیگر ممکن بود جبران شود ... غالباً تفوق یک طرف هر قدر هم که طولانی می‌شد فقط حاکمیت طرف دیگر را تهدید می‌کرد نه معیشت و حیات عمومی اتباع آن را (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۵۹۶).



اما تهاجم‌ها و مواجهه‌های صورت گرفته از جانب قلمروهای شرقی را که، در مجموع، ترکان یا تورانیان مدنظر او هستند، به مراتب بدتر و آن را هجوم توحش به دنیای تمدن می‌نامد:

کسانی که به نام تورانیان از حدود آموی یا سسند غالباً مزاحم ایران می‌شدند و تمام جنگ‌های خونین و پرشکوه رستم و زال و اسفندیار و گیو و گودرز مربوط به برخورد با آنها می‌شد، درواقع، اقوام و قبایل نیمه‌تمدن و مهاجمی بودند که می‌خواستند از جیحون بگذرند؛ سرزمین ایران را مسکن خویش سازند؛ و بدین‌گونه ایرانیان را از اراضی خویش برانند. دفع آنها هم نه با جنگ‌های منظم ممکن بود، نه با صلح‌های مرتب مبنی بر پیمان دوستی. از این‌رو بود که هجوم آنها در معنی هجوم توحش به دنیای تمدن بود و خیلی بیش از تهاجمات آشور، یونان و روم می‌توانست مایه نگرانی باشد (ص ۶).

براین اساس، زرین کوب غالب نگرانی ایرانی‌ها را تهاجمات اقوام شرقی قلمداد می‌کند و تفوق ایرانی‌ها را بر اقوام شرقی در دوره‌هایی چون عصر هخامنشی پیروزی تسامح کوروشی بر «وحشت و خشونت سامی» می‌نامد. (ص ۷)

زرین کوب به عرب‌ها نیز به‌عنوان دیگری صدر دوره اسلامی توجه می‌کند. سپس ضمن اختصاص نقش و جایگاه ویژه به آموزه‌های دین اسلام در بازسازی هویت ایرانی، عرب‌ها را به مناسبت‌های مختلف مورد تحقیر و انتقاد قرار می‌دهد و از وحشی‌گری و غارت‌گری آنها سخن می‌گوید. او با تمسخر از اعراب به‌عنوان «نژاد برتر» نام می‌برد که میدان عمل آنها هرگز از جولانگاه اسبان و شترانشان تجاوز نکرده و شایستگی اداره کشورهای را نداشته‌اند و، در مجموع، از آنها به‌عنوان «دشمنان و باج‌ستانان» یاد می‌کند (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۹۴ و ۹۳) و حتی آنها را نیز همچون سایر دشمنان ایران جزو قدرت‌های اهریمنی می‌داند (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۹/۱).

بیشترین توجه زرین کوب در مبحث «دیگری» معطوف به «غرب» است. از آنجایی که حضور غرب هم جغرافیایی و هم فرهنگی بوده، او نیز هر دو جنبه را

مورد توجه قرار داده است. در بررسی معرفت‌شناسانه از غرب، به‌عنوان یک جریان کلی، آن را - در مجموع - نظام جدیدی می‌داند که ابتدا حیات اروپای غربی را، با انقلاب صنعتی و آن چه از لوازم و مقدمات آن است، عرصه دگرگونی و تحول کرد و سپس تدریجاً، در زندگی تمام اقوام عالم، طرز تفکر و سبک معیشت را به رنگ تازه‌ای در آورد. او، براساس این تعریف، معتقد است که آن را نمی‌توان به سرزمین و نژاد خاصی محدود کرد. این نظام را، قبل از اینکه متعلق به شرق و غرب بداند، محصول تحول مربوط به طبقات اجتماعی می‌داند که تفوق عنصر بورژوا را به دنبال آورد. او مجموعه این تحولات را، که حاصل آن غرب امروزی است، مدرنیسم یا نوگرایی می‌نامد (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۲۸؛ قزلسفلی، ۱۳۷۸: ۱۱).

زرین‌کوب، با در نظر گرفتن تاریخ ایران، رویارویی با فرهنگ غرب را «مهم‌ترین آزمون تاریخی بعد از اسلام» نامیده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۶۱۷). وی، ضمن تأکید بر حضور تاریخی غرب و فرهنگ غربی، بر آمیزش عناصر دیگر فرهنگ‌های انسانی با آن باور داشت و اصولاً به دلیل همین دیدگاه، هنگامی که به مطالعه درباره‌ی فرهنگ ایرانی و چگونگی برخورد آن با غرب پرداخت، دیدگاه و نظریه قبلی خود موسوم به «شرق‌شناسی وارونه» را درست ندانست و آن را اصلاح کرد (قزلسفلی، ۱۳۷۹: ۱۶۲) و گفت که اگر همیشه دنبال این باشیم که بدانیم غرب درباره ما چه می‌اندیشد و یا در ما چه تأثیری دارد، انفعالی قرار خواهیم گرفت و اصولاً این نوع رویکرد صحیح نیست، زیرا «فرهنگ ایرانی را از آفرینندگی خویش باز می‌دارد و وادارش می‌کند که نقش خویش را به خاطر تماشاگران - غربی‌ها و غربی‌ستایان - فدا کند» (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۲۷).

وی قرن بیستم را، از نظر سیاسی، فکری، اجتماعی و اخلاقی، پیچیده و دارای تغییر و تحول گسترده می‌داند: «قرن ما، قرن طوفان‌های تند و گردبادهای هولناک تاریخ است. آرزوهای کهنه‌ی اجتماعی، عرصه‌ی تحول و تغییر شده است. ارزش‌های دیرینه اخلاقی دستخوش زلزله و تردید گشته است. انسان در میان طوفان شک و یقین و یأس و امید پیش می‌رود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۲۰). برای همین او در برخورد با غرب، توصیه به تأمل، تعامل و حفظ عناصر هویتی فرهنگ

خودی می‌کند. او هرگز درصدد نفی فرهنگ غربی برنیامد، بلکه بهره‌مندی از عناصر مثبت آن، به‌ویژه «روح انتقادی و علمی» تمدن و فرهنگ بورژوازی غرب را ضروری می‌دانست و آن را می‌ستود (زرین‌کوب، ۲۵۳۶: ۳۱).

از طرف دیگر، به عقیده‌ی او، «قضیه‌ی بی که حالا برای ما مطرح است این است که تمام آنچه در این تمدن بورژوازی هست از لوازم اجتناب‌ناپذیر آن نیست و از بعضی از این مظاهر - که با روح فرهنگ و اقتضای حیات و تاریخ ما مغایرت دارد - می‌توان پرهیز کرد ... درواقع، تسلیم به جاذبه‌های نامطلوب همین فرهنگ است که «غرب‌زدگی» خوانده می‌شود و بی‌هیچ شک یک پدیده‌ی خجلت‌آور زندگی امروز ماست. اشکال در غرب‌گرایی یا غربی‌گری نیست چرا که این خود یک ضرورت تاریخی است که با اقتصاد سرمایه‌داری در فرهنگ هر قوم وارد می‌شود و از آن نمی‌توان برکنار ماند». به نظر او، اشکال در غرب‌زدگی است که عبارت از اخذ و تقلید آداب و ظواهر فرهنگ غربی است که «مولود اتفاقی پاره‌ی تفنن‌های غیرمنطقی بعضی از قشرهای اجتماعی غرب است و اخذ آنها به شخصیت و هویت ملی ما لطمه می‌زند» (صص ۳۲ و ۳۳).

زرین‌کوب رویه استعماری تمدن غرب را در تمامی نوشته‌هایش مورد نکوهش قرار می‌دهد. اگرچه بخشی از این تفکر انتقادی وی متأثر از گفتمان روشنفکری غرب‌ستیزانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ایران بود (قرلسفلی، مدرنیسم، ۱۳۷۸: ۱۱)، اما بخش عمده‌ی آن ناشی از مطالعات و تتبعات فراوان وی در تاریخ و تمدن غرب و ایران بود و، درواقع، توصیه به اخذ دستاوردهای مثبت فرهنگ و تمدن غرب نیز ناشی از «واقع‌گرایی» وی در عرصه تاریخ‌نگاری است که تعصب و شیفتگی را طرد و «راه وسط» را انتخاب و به دیگران نیز گوشزد می‌کند.

وی تهدیدهای ناشی از مواجهه‌ی غرب با ایران را با تمام تهاجمات و مواجهه‌های قبلی، از قبیل یونانی‌ها، عرب‌ها و ترکان، متفاوت می‌داند و معتقد است که بدون درک مقتضیات زمان و لوازم حیات جدید مدنی، دوام و بقای ایران در کشاکش ایام ممکن نخواهد بود:

بنیه‌ی فرهنگی سالم و مقاوم که در طی تمام این حوادث مهیب و احیاناً عظیم، حفظ هویت و حیات ایران را ممکن یا در حقیقت اجتناب‌ناپذیر کرد

البته در هر گونه رویدادی که پیش می‌آید باز می‌تواند تا قرن‌ها - و تا آن هنگام که شاید نوبت نوعی وحدت انسانی و جهانی باشد - هم‌چنان عامل مؤثری در حفظ هویت ایرانی باقی بماند، اما شرطش آن است که این فرهنگ در هر زمان به اقتضای ضرورت تحکیم و تقویت شود و همراه با مقتضیات و الزامات هر عصر مجال تجدید قوا بیابد. ورنه بنیه‌ی که در گذشته غول مغول و مهاجم سامی و یونانی را بر زمین زد در رویارویی با تهدیدهایی که از هجوم غرب در کمین آن خواهد بود، از عهده‌ی چالش بر نمی‌آید و آنچه ضامن حفظ بقای و هویت ایران تواند بود روحیه دیگری خواهد بود ...

اعتماد بر آنکه این بنیه‌ی مقاوم، در عصری هم که عوامل ضعف و آثار توقف نشانه‌های خود را در وی ظاهر می‌نماید، بتواند بی‌آنکه با مقتضیات عصر - چون سرعت پیشرفت علم، توسعه قابلیت تولید، و محدودیت قدرت حکومت - تقویت و تغذیه گردد، باز خواهد توانست ایران را در کشاکش فشارها و تهدیدهای قدرت‌های بزرگ حفظ نماید، خوش‌بینی ساده‌دلانه‌ی است و پیداست که این تقویت بنیه بدون گرایش وی به لوازم حیات جدید مدنی و عصری ممکن نیست و بقا و دوام آن، در کشاکش ایام، جز با درک دقیق و سعی مجدانه در همگامی با دنیایی که به احتمال قوی تدریجاً به سوی افق‌های روشن پیش می‌رود، ممکن نخواهد بود و به آینده به تأثیر مجرد عوامل و اسبابی که در گذشته ضامن بقا و دوام ایران بوده است، نمی‌توان دل خوش داشت (زرین‌کوب، ایران در کشاکش ایام، ۱۳۷۶: ۴۳۵ و ۴۳۶).

براساس آرای ذکر شده از زرین‌کوب، او در برخورد با غرب، هر نوع سطحی‌نگری و ظاهر‌بینی را نفی می‌کند و با ذکر مثال‌هایی از نحوه برخورد روشنفکران عصر قاجاری و پهلوی با پدیده غرب، علل ناکامی آنها را عدم تعادل و دور بودن آنها از واقع‌گرایی و توجه عمیق به واقعیات و مقتضیات جامعه ایرانی برمی‌شمارد (قرلسفلی، ۱۳۷۹: ۱۶۱-۱۵۹).

نتیجه‌گیری

با بررسی آثار و اندیشه‌های زرین کوب این نکته روشن شد که وی، در طی نیم قرن مطالعه‌ی تاریخ و تاریخ‌نگاری خود، پیوند تاریخ و ادبیات، یاری گرفتن از افسانه، اسطوره، داستان و نمایشنامه و - در نهایت - ورود به عرصه‌ی عرفان پژوهی، در پی بازآفرینی هویت فرهنگی ایران و با عنوان خاصش «فرهنگ انسانی» به منظور کمک به استمرار ایرانیّت و هویت ملی ایران بوده است. او این روند را از تعصب در ایرانی‌گری در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری و با گرایش به تاریخ باستان و باستان‌گرایی و هم‌چنین عنایت ویژه به نقش عنصر ایرانی در تاریخ بشر و برتری او شروع کرد و به تدریج، با افزایش مطالعات تطبیقی تاریخی، دیدگاه‌های خود را تعدیل و به واقع‌گرایی متمایل کرد و اذعان نمود که «ایرانی هم در دنیایی که تمام ملت‌ها را با رشته‌های مرئی و نامرئی به هم پیوسته است نمی‌تواند خود را محدود به زندگی گذشته خویش بدارد و تا هست خواب تجدید حیات عهد هخامنشی و ساسانی را ببیند» (زرین کوب، ۲۵۳۶: ۴۲).

وی، از میان مؤلفه‌های هویت ملی، بیشترین سهم را به «فرهنگ انسانی» داده است؛ زیرا به نظر وی پراکندگی جغرافیایی و تعدد اقوام و فرهنگ‌های گوناگون و تغییر و تحولات ناشی از آن در تاریخ ایران به حدی گسترده بوده که امکان طرح زبان و نژاد مشترک امکان‌پذیر نبوده است و طرح آن صرفاً نوعی خیال‌پردازی می‌توانست بوده باشد. اما فرهنگ انسانی ایران به دلیل ویژگی‌هایی همچون تسامح، عدالت‌جویی، همزیستی مسالمت‌آمیز و مواردی از این قبیل، در طول چندین سده‌ی پرفراز و نشیب، عامل حفظ وحدت و هویت ملی بوده و حتی به فرهنگ جهانی نیز راه یافته است. او دین را نیز، چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی، عامل ایجاد وحدت و حفظ هویت معرفی کرد.

در بررسی «دیگر»‌های تاریخ ایران یعنی یونانی‌ها، ترک‌ها و عرب‌ها، آسیب یونانی‌ها را کمتر از آن دو تای دیگر می‌داند. در مورد دیگر کنونی یعنی غرب نیز یک نگرش انتقادی همراه با اعتقاد به بهره‌مندی از عناصر مثبت و کارساز فرهنگ و تمدن آن دارد و معتقد است که با افزایش شناخت از ماهیت آن می‌تواند از چیرگی و جه استعمارگر آن جلوگیری نمود.

یادداشت‌ها :

۱- او به زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسوی آشنا بود. در سال‌های جنگ جهانی دوم از صاحب‌منصبان ایتالیایی و آلمانی که در آن موقع در ایران بودند، زبان‌های آلمانی و ایتالیایی و در موقع تدریس در دانشگاه پرینستون آمریکا زبان اسپانیایی را فرا گرفت.

منابع :

- ۱- آیتی، عطاء (۱۳۷۸)؛ «دو دیدار و گفت‌وگو با دکتر زرین‌کوب در پاریس»، بخارا، سال دوم، شماره هفتم.
- ۲- برومند، بهروز (۱۳۷۹)؛ «استاد زرین‌کوب در نگاه یک پزشک»، کارنامه زرین، یادنامه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، به کوشش علی دهباشی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۳- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)؛ «روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره پنجم.
- ۴- رستگارفسایی، منصور (۱۳۷۹)؛ «زرین‌کوب: مردی با هزاران هزار بهار»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال سوم، شماره یازدهم.
- ۵- زرین‌کوب، عبدالحسین (۲۵۳۶)؛ «ادبیات عرفانی ایران و ارزش انسانی آن»: نه شرقی، نه غربی، انسانی (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۶- _____ (۱۳۶۴)؛ «ادبیات و مسأله پدران و فرزندان»، از چیزهای دیگر (مجموعه مقالات)، تهران: جاویدان.
- ۷- _____ (۲۵۳۶)؛ «از گذشته باستانی ایران چه می‌توان آموخت»، نه شرقی، نه غربی، انسانی (مجموعه مقالات).
- ۸- _____ (۱۳۶۴)؛ «ایرانیان و اسلام»، از چیزهای دیگر (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۹- _____ (۱۳۷۶)؛ «ایران در کشاکش ایام»، حکایت هم‌چنان باقی (مجموعه مقالات)، تهران: سخن.
- ۱۰- _____ (۱۳۷۳)؛ با کاروان حله، چاپ نهم، تهران: سخن.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۰)؛ تاریخ در ترازو، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- _____ (۱۳۶۸)؛ تاریخ مردم ایران، ۲ جلد، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- _____ (۲۵۳۶)؛ «تسامح کوروشی و مسأله‌ی وحدت امپراتوری در ایران باستان»، نه شرقی، نه غربی، انسانی (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

- ۱۴- _____ (۱۳۷۸): «تقویم پارینه»، بخارا، سال دوم، شماره هفتم.
- ۱۵- _____ (۲۵۳۶): «چگونه می توان ایرانی بود؟ چگونه می توان ایرانی نبود؟»، نه شرقی، نه غربی، انسانی (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- _____ (۱۳۷۶): «حکایت هم چنان باقی»، حکایت هم چنان باقی (مجموعه مقالات)، تهران: سخن.
- ۱۷- _____ (۱۳۷۹): «درباره ی تجدد ادبی»، کارنامه زرین (یادنامه دکتر عبدالحسین زرین کوب)، به کوشش علی دهباشی، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۸- _____ (۱۳۶۴): «در جست وجوی فرهنگ آزاد»، از چیزهای دیگر (مجموعه مقالات)، تهران: جاویدان.
- ۱۹- _____ (۱۳۷۶): «دفتر ایام»، یادگارنامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، به کوشش علی دهباشی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۰- _____ (۱۳۷۹): دو قرن سکوت، چاپ دوازدهم، تهران: سخن.
- ۲۱- _____ (۱۳۷۸): «فرهنگ میراث مشترک انسانی است»، نشاط، سال اول، شماره ۱۰۶.
- ۲۲- _____ (۱۳۲۳): فلسفه شعر یا تطور شعر و شاعری در ایران، بروجرد: لاویان.
- ۲۳- _____ (۱۳۶۲): کارنامه اسلام، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- _____ (۱۳۵۱): «گفت و شنودی در باب ابدیت ایران»، یادداشت ها و اندیشه ها (مجموعه مقالات) به کوشش عنایت الله مجیدی، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۲۵- _____ (۲۵۳۶): «ملاحظات در باب داستان رستم و سهراب»، نه شرقی، نه غربی، انسانی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- _____ (۱۳۸۱): نامورنامه، تهران: سخن.
- ۲۷- _____ (۲۵۳۶): نه شرقی، نه غربی، انسانی - مطالعه ای در باب فرهنگ ایرانی و مسأله برخورد با غرب، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- _____ (۱۳۷۲): یادداشت ها و اندیشه ها، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.
- ۲۹- «سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا امروز» (میزگرد)، (۱۳۷۹): فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره پنجم.
- ۳۰- صحبت زاده، کاظم (۱۳۷۹): «بازخوانی یک اثر، تاریخ در ترازو، تاریخ و تاریخ نگاری از دیدگاه دکتر زرین کوب»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال سوم، شماره یازدهم.
- ۳۱- عادل، پرویز (۱۳۷۹): «سبک تاریخ نگاری دکتر زرین کوب»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال سوم، شماره یازدهم.

- ۳۲- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۷۹): «غرب از دیدگاه عبدالحسین زرین‌کوب»، نامه پژوهش، سال پنجم، شماره ۱۸ و ۱۹.
- ۳۳- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹): *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی*، تهران: نشر نی.
- ۳۴- محمدخانی، علی‌اصغر (۱۳۷۶): «ژندگی نامه استاد»، *شمارنامه عمر استاد* و «فهرست آثار استاد»، [هر سه مقاله]، تهران: سخن.
- ۳۵- مرادی، مسعود (۱۳۷۹): «زرین‌کوب، تلاش برای بیان علمی تاریخ»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال سوم، شماره ۱۱.

